



## "اگر شهید حاج قاسم در انتخابات دوم اسفند بود..."

قال العقل؛

انسان ها در "انتخاب هایشان" لُو می روند. دقیق ترین هنگامی که می شود شخصیت انسان ها را شناخت و به لایه های پنهان وجودشان پی برد، در انتخاب هایشان است. از دیگر جنبه های مهم انتخاب انسان این است که، "حالات" هر انسانی ثمره ی انتخاب های اوست نه ثمره ی شرایط و مشکلات و کمبودهایش.

به عنوان مثال دو انسان را تصور کنید که فقر و ضعف مالی به ایشان عارض شده و علی رغم سعی و تدبیر چاره ای هم برای خلاصی از این ابتلا پیدا نمی کنند. حالا نفر اول شکوه و گلایه و اعتراض را انتخاب می کند و به حسب همین انتخاب، دچار حالاتی چون کِرختی، بدبینی، طلبکاری، حق به جانبی و... می شود؛ ولی نفر دوم صبر و تلاش مضاعف و تسلیم در برابر رزق مُقدرش را انتخاب می کند، که ثمره ی این انتخاب می شود حال خوب، نشاط، امید و صفا. هر دوی این حالت ها ثمره ی "انتخاب های" آن دو نفر بود نه ثمره ی امکانات و شرایطشان..!

انتخاب های انسان مدام در او ایجاد "حالت" می کند، بسیاری از انسان ها نمی دانند که در انتخابشان مختار هستند ولی در "اثر آن انتخاب"؛ خیر!

ای انسان، در هر انتخابی اثری است، که اگر با اختیاری که در تو جعل شده است، دست به انتخابی زدی حتماً اثر آن انتخاب در تو حادث و ایجاد خواهد شد، چه بدانی چه ندانی، چه بخواهی چه نخواهی..!

مثل انسانی که "حسادت" را انتخاب می کند و غافل است که این انتخاب ناگزیر اثری به دنبال دارد که همان ضعف روح و بیماری های جسمی است. برای همین جناب عقل مطلق، مولا علی علیه السلام فرمودند: «صِحَّةَ الْجَسَدِ مِنْ قَلِّهِ الْحَسَدُ» میزان سالم بودن بدن منوط و وابسته است به نبود حسادت! بگذرم...

حاج قاسم جان

تمام اینها را عرض کردم تا برسم به این سخن که...

از وقتی "شهید" شده ای بیشتر با مایی، بیشتر برای مایی، بیشتر به فکر مایی...

حتما خبرداری که انتخاب مهمی در پیش دارم و مانند همیشه در اندیشه ی حالاتِ پس از انتخابم به سر می برم.

آقا، خاطرت هست آذرماه سال گذشته برایمان گفتم؛ «شهید برنده است، شهید بُرنده است، ماندگار است، ابدی است، مقام دارد، مقام می دهد، روشن است، راه را روشن می کند، اثر می گیرد، اثر می دهد».

حالا بر براق خیال نشسته ام در ذیل عقل، تا به سمت "مکتب" تو پرواز کنم - همان که تفصیل "مکتب امام روح الله" است - و پای اندیشه ی با شکوهت زانو بزنم و خودت برآیم روشن کنی که دست به چه انتخابی بزنم در انتخابات پیش رو..!

اگر خودت بودی دوم اسفند چه می کردی سردار؟

فرمانده جان، یقین می دانم اگر بودی هم، جواب این پرسش را نمی دادی؛ که به چه کسی رای بدهیم؟

باشد، ولی جواب این را حتما می دادی؛ "به چه کسانی رای ندهیم؟" اصلاً مرا با همین شخصیت فراجناحی ات شیدای خودت کرده ای، اصلاً رجال جناحی بُوی می دهند، بُوی بد می دهند، بوی منفعت طلبی، بوی عقده گشایی، بوی غیر اصیل و غیر نجیب بودن، بوی تظاهر، بوی جای مُهرهای داغ...!

حاجی جان

خبر دارم که در انتخابات سال ۷۶ در مراسم صبحگاه نیروهای تحت امرت حاضر شدی، در یک دست نامه ی حوزه نمایندگی ولی فقیه بود که گفته بود سپاهیان به ناطق نوری رای بدهند و در دست دیگر وصیت نامه حضرت روح الله... صحبت کردی و گفتی: «نماینده ولی فقیه می گوید به ناطق رای بدهیم اما حضرت امام در وصیت نامه شان فرموده اند که سپاه در انتخابات دخالت نکند، حالا باید چه کنیم؟»

بعد خودت تبیین کردی، تعلیم دادی و گفتی: «ما باید به وصیت حضرت مُرادمان عمل کنیم». پس از این اقدام شجاعانه ات دیگر کسی جرات نکرد سپاه عزیز ما را از سلوک ذیل شخصیت امامش دور کند، خوشا بحال سپاه که تو را دارد، خوشا بحال تو که سپاه را داری. سردارم

تو همواره پایبند "اصول" بوده ای و اصول را چیزی جز امر حضرت نائب نمی دانستی که فرموده بودند: "مبادا انتخابات شما را رو در روی هم قرار بدهد"

برای همین هم فعالیت حزبی و باند بازی و اینها در شخصیت پاک و اصیل تو جای نداشت، اما با تو مشغول گفتگو شده ام تا روشنم کنی!

تو مرا روشن کن من همه ی دوستان را

خوب بهتر است از اینجا شروع کنم که انتخاب تو که به صورت کلی مشخص است، همواره کسی یا کسانی را انتخاب میکردی که "اصول" را رعایت کنند و در وصیت نامه ی حکیمانه ات تصریح کرده ای که: "اصول یعنی ولی فقیه"

اما تمام درد ما هم همین است سردار..!

ما در انتخابات ها چندی است همواره با گروهی مواجه هستیم که پرچم ولایت فقیه هم بر دوش دارند، اما با آن سنخیتی ندارند!

حاجی جان من واقعا نمی دانم اینان چه از جان انقلاب می خواهند! البته افرادی متخصص هستند ولی نه در "تقویت" اصول بلکه در "تضعیف" اصول!

مثلاً قادراند بسیار حرفه ای وحدت شکنی کنند، کارهای مرموز غیر معقول کنند -مانند تشکیل دولت در سایه-! می توانند به قدری "دهانه ی انقلاب" را تنگ کنند که خیل عظیمی نتوانند از آن عبور کنند! حالا گاهی این "دهانه" را آقای سعید جلیلی با حضور وحدت شکنش در انتخابات، گاهی آقای وحید جلیلی با تخریب مفتضحانه نیروهای اصیل انقلاب، گاهی آقای حسن عباسی با سیاه نمایی هایش و گاهی روزنامه ۹ دی با جریان سازی های جزیره ای اش تنگ می کند و گاهی هم جناب رسایی... . آخ «جناب رسایی»! یادت هست حاجی چه توهینی به شما کرد؟! و شما را فردی دستپاچه خطاب کرده بود!! و ما سوختیم ولی تو به ما آموخته بودی سکوت کنیم!.. البته شما



او را هم دعا می کردی نه دعوا... او هم جایی در انقلاب زیبای تو داشته و دارد.  
سردارم...

همه ی این دهانه تنگ کردن ها را به نام انقلاب وسیع و زیبای ما انجام می دهند، نام خودشان را هم گذاشته اند «جبهه پایداری!» که تفصیلش میشود «جبهه ی پایداری کردن از تنگ ماندن انقلاب اسلامی ذهن متوهم ما»

اصلاً هرگاه روزنامه شان یا سخنان اینها را مطالعه می کردم احساس می کردم آخر هفته انقلاب سقوط خواهد کرد! بر خلاف سخنان همواره مملو از عقل و نشاط و حکمت رهبری دوست داشتنی مان... البته حق داشتند، چرا که انقلابی که در ذهنشان است، ایجاد می و وهمی بود نه معقول و کشفی، و هر وهمی مدام رو به فنا است..! برای همین باید آن را پایدار نگه دارند.

البته این نوع نگرششان که به ایجادات ذهنی خود عمل می کنند نه به اوامر حضرت نائب، مسبوق به سابقه است، مدام می روند خودشان را پشت آقای مصباح یزدی پنهان می کنند!

بله، درست است که آقای مصباح اقبالی به مبارزات انقلابی و حضرت امام نداشتند، حتی سخن امام در چراغانی نکردن نیمه شعبان را گوش نکردند... ولی خوب حتماً به اشتباه خود پی بردند، استغفار کردند و متوجه شدن که این انقلاب اسلامی همان انقلاب حضرت حجت است و نبایستی نشست و منتظر به معنای منفعل بود... خوب توبه کردن حتماً.

بله که به حضرت آقا گفته بودن "مبارزه ای که در آن مجاهدین و چپی ها در آن باشند حرام است" و حضرت آقا هم گفته بودند؛ "اگر اهل مبارزه نیستی، خب مبارزه نکن، ولی لااقل مبارزه را با این حرفهایت خراب نکن"

دیگر بعد از به خود آمدن و سر به راه انقلاب شدن مهم نیست که حالا ایشان ده سال قهر بودن با حضرت آقا و آخر سر هم آقا مهربانی کردند... بگذرم..!  
که واقعا ای کاش تمام اینها دروغ باشد!

بله خبر دارم که شهید بی نظیر آیت الله بهشتی چقدر ناراحت بودن از افکار آقای مصباح و نوع تربیتی که ایشان در مدرسه ی حقانی راه انداخته بودند...

شهید بهشتی می گفتند: "مدرسه ای که بخواهد یک مشت انسان لجوج، پرخاشگر بی جا، متعصب تربیت کند که نتوانند با همه دو کلمه حرف بزنند چه ارزشی دارد...! من مکرر به جناب آقای مصباح هم گفته ام، گفته ام برادر عزیز چرا این بحث هایی که احتیاج به رسیدگی بیشتر دارد باید اینطور مطرح بشود..." (رجوع شود به کتاب شریعتی در مسیر شدن، بیانات شهید بهشتی پیرامون مساله آقای مصباح و مدرسه شان که مفصل است).

اینها مهم نیست، ملاک حال فعلی افراد است، و افعال آقای مصباح فی الحال بدون شک در چهارچوب انقلاب و ذیل ولی فقیه است حتماً.

ولی امان از این جبهه ی پایداری! که خودشان را پشت نام ایشان پنهان کرده اند و عوام فریبی می کنند..!

سردار جان

اینان در انتخابات ها سر و کله شان پیدا می شود و به صورت کاملاً ولنگارانه حرمت شکنی می کنند و از همه مهمتر؛ وحدت شکنی! و قهراً به هر کس که وحدت شکنی می کند بایستی مشکوک بود! مشکوکم به اینان حاجی جان...

راستی سردار دلها

انگلیس خبیث که در حدود ۳۰۰ سال قبل آیت الله جیکاک! را در بین اهالی این مرز پر گوهر نفوذ می دهد، فی الحال که فنون نفوذ و تغییر محاسبات بسیار پیچیده و لایه لایه شده است چه می کند؟ یعنی انگلیس ما را رها کرده؟ یا در ما نفوذی دارد؟ که حتماً دارد!

من یکی که به هر کس یا جریانی که حرمت تو و دوستان تو را حفظ نمی کند مشکوکم!!

راستی حاج قاسم ما

خودت مشکوک نیستی که چرا آن همه جمعیت که در یوم الله تشییع تو آمدند و برایت سوختند چرا به یاران و هم فکران و ادامه دهندگان راه تو رأی نمی دهند؟!؟

آیا نه این است که همین ها باعث شدند که خیل عظیم مردم از حقیقت انقلاب و شخصیت های حقه ی انقلابی بی خبر باشند؟ و صد البته به لطف خفیه ی الهی، با معجزه ی شهادت هر آنچه را که فطرتا در پی اش بودند را در "شخصیت الهی" تو پیدا کردند.

آیا همین ها باعث نشدند که همفکران تو، هم اندیشان تو و هم کلاسی هایت در مکتب انسان پرور امام، غریب بمانند و هرگاه به حسب تکلیف برای انتخاب شدن در صحنه ی انقلاب آمدند، مظلومانه انتخاب نشوند؟

تکلیفم روشن شد فرمانده، یقیناً اگر بودی در دوم اسفند، نگاهی هم به لیست پایداری! نمی انداختی چه برسد به اینکه انتخابشان کنی.

حاج قاسم جانم

با اینکه چله ات گذشته است، اما هنوز ایران بغض تو را دارد، هوای تو را دارد و هرچه می گذرد مستان شراب طهور، به گرد نور وجودت بیشتر می گردند...

همه ی شاگردان حقیقی مکتب امام دریافته اند که بایستی شخصیت شان مثل تو باشد، اصلاً تیکه کلام نسل جدید روشنفکران و تشنه گان حقیقت شده؛ "مثل حاج قاسم باش"

چه روشنم کردی ستاره ی آسمانم، تا دست به یک انتخاب "اصلح" بزنم، انتخابی که اثرش «حالت» لبخند و رضایت تو باشد...

